

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال نهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۶
صفحات: ۶۵-۹۰
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۳/۱۴

نقش روسیه و چین در گذار نظام بین الملل از تک قطبی به چند قطبی

دکتر عنایت اله یزدانی* / رهبر طالعی حور** / رستم بهرامی***

چکیده

نظام بین‌المللی که از قرن ۱۶ جایگزین الگوی قدرت‌های منطقه‌ای شده است هرگز از ثبات و استمرار برخوردار نبوده و در طول تاریخ همیشه در معرض تغییر و دگرگونی بوده است که مهمترین تغییر آن در قرن بیستم صورت گرفته و به شکل‌های چند قطبی، دو قطبی و تک‌قطبی ظاهر شده است. فروپاشی شوروی، آغازی بود بر ادعای نظریه پردازان نظام تک قطبی که لیبرال سرمایه داری را پایان تاریخ لقب داده و تاکید می‌کردند جهان تازه‌ای که ایالات متحده ابرقدرت آن است، رقیبی نداشته و در دوران ضعف مارکسیسم و فروپاشی نماد سیاسی کمونیسم، تسلط گفتمانی لیبرال سرمایه‌داری، سلطه نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کاخ سفید را گریزناپذیر خواهد کرد. این ادعا اگرچه برای دهه آخر قرن بیستم که ایالات متحده در آن از قدرت بی‌نظیری برخوردار بوده، می‌تواند درست باشد اما با شروع قرن بیست و یکم که با حوادث مهم ۱۱ سپتامبر آغاز گردید، بتدریج ماهیت همیشگی نظام بین‌الملل یعنی تغییر و دگرگونی نمایان شد و ثابت گردید که این الگو از نظام بین‌الملل نیز دائمی نبوده و الگوی دیگری که همان نظام چند قطبی است در حال شکل گرفتن است.

کلیدواژه‌ها

روسیه، چین، نظام بین الملل، تک قطبی، چند قطبی.

eyazdan@ase.ui.ac.ir
taleihur@yahoo.com

* دانشیار روابط بین الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
** دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
*** دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۱. بیان مساله

بدیهی‌ترین و اساسی‌ترین شیوه شناسایی نوع نظام بین‌الملل، بررسی تعداد و کیفیت قدرت‌های موجود در داخل این نظام است. تاریخ روابط بین‌الملل تا قبل از پایان جنگ سرد همواره شاهد رقابت قدرت‌های بزرگ با یکدیگر بوده و در عین حال هیچ‌گاه سلطه یک قدرت واحد را در سطح جهانی و نه محلی تجربه نکرده است، اما در دوره جنگ سرد شاهد نظام دو قطبی بودیم که دو قدرت بزرگ، رهبری بلوک شرق و غرب را برعهده داشته و رقابت شدیدی برای رسیدن به پیروزی بر طرف مقابل داشتند. با فروپاشی بلوک شرق، نظام از حالت دو قطبی خارج و ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده، محور بسیاری از بحث‌ها در روابط بین‌الملل شد. در واقع پس از جنگ سرد بر کسی تردیدی وجود نداشت که آمریکا قدرت بلامنازع جهان بوده و نظام بین‌الملل از دو قطبی به تک قطبی تبدیل شده است اما در سالهای اخیر قدرت‌های منطقه‌ای و به ظاهر کوچک، در حاشیه امنیتی که ابرقدرت مسلط بی آن‌که خود بخواهد ایجاد کرده، فرصت عرض اندام یافته و از دور تازه‌ای از شکوفایی خود رونمایی می‌کنند. این قدرت‌های نوظهور در قالب کشور، سازمان‌های تحت ائتلاف چندین کشور هرچند به خودی خود ممکن است ابرقدرتی در سطح تک قطبی مستقر نباشند، اما نفس رشد بالای اقتصادی و سیاسی آن‌ها نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل در حال تبدیل به چند قطبی است.

همچنانکه در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۹ آمده؛ هر چند که آمریکا در سال‌های آینده قدرتمندترین کشور در جهان باقی خواهد ماند، اما قدرت نسبی آمریکا حتی در حوزه نظامی هم کاهش یافته و این کشور روز به روز ضعیف‌تر خواهد شد و در نظم نوین جهانی که به سمت چند قطبی در حرکت است، آمریکا در کنار قدرت‌هایی نظیر چین، روسیه، هند، برزیل و... در رأس هرم قرار گرفته و بر سر توسعه قدرت با هم رقابت خواهند کرد.

به نظر می‌رسد در سطح سیاسی و نظامی هنوز در دنیایی تک قطبی زندگی می‌کنیم، ولی در ابعاد دیگر زندگی اقتصادی، مالی، فرهنگی، اجتماعی سهم آمریکا از تاثیرگذاری و قدرت روز به روز کمتر می‌شود و این موضوع باعث بوجود آمدن جهانی کاملاً متفاوت با جهانی خواهد شد که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، جنگ و صلح، اقتصاد، ایده‌های جدید اکنون (علاوه بر جامعه غرب) توسط مردمانی متفاوت در اقصی نقاط جهان تعیین و یا جهت داده می‌شوند. از این رو پرسش اساسی در مقاله این است که تنش و اختلافات بین روسیه و آمریکا پس از تحولات بحران‌های اکراین و سوریه و اختلافات چین با آمریکا چه تاثیری بر نظام بین‌الملل خواهد

داشت؟ در پاسخ به آن می‌توان فرضیه را به این صورت مطرح کرد که اختلافات و تنش‌های میان روسیه و آمریکا، تشدید اختلافات آمریکا و چین و همکاری‌های سیاسی، اقتصادی دو کشور روسیه و چین با برخی قدرت‌ها در قالب سازمان‌ها و ائتلاف‌های جمعی بر نظام بین‌الملل تأثیر گذار بوده و زمینه را برای گذار از نظام تک قطبی به نظام چند قطبی فراهم می‌نماید که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی این موارد مورد تبیین قرار خواهد گرفت.

۲. نظام بین الملل و تحولات آن

مفهوم نظام بین‌الملل از دهه ۱۹۶۰ به بعد برای تعامل میان دولت‌ها بکار رفته و محیطی است که در آن، واحدهای سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند، بطوری که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها و خواسته‌های واحدهای مزبور از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرند. نظام‌های بین‌المللی همواره در شرف تغییر و تحول بوده‌اند و این تحول در دو حوزه تکاملی و پارادایمی بوده است. در حوزه «تکاملی»، نظام‌های بین‌المللی از شکل محدود و منطقه‌ای پیشین (نظیر مناطق جدا از هم در یونان، بین النهرین، هند، چین، آفریقا و...) به نظام‌های فراگیرتری (چون اروپا، آسیا و...) و سپس نظام بین‌المللی جهان‌گستر در قرن بیستم تبدیل شده‌اند. در حوزه «پارادایمی» یک نظام بین‌الملل با منطق، قواعد و هنجارهای خاص، جای خود را به نظامی جدید داده است که نمونه آن را می‌توان در نظام بین‌المللی پیش از جنگ جهانی دوم، دوره جنگ سرد و سپس دهه ۱۹۹۰ دید که در دو پارادایم متفاوت قرار داشتند، بنابراین آنچه بیشتر در اینجا مد نظر است تحول نوع دوم است (کرمی، ۱۳۸۳: ۸۳).

از منظر نظریه واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی، توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ، اصل پایه‌ای تعیین‌کننده هر ساختار بین‌المللی است. بر این اساس، برای توصیف ساختار نظام بین‌الملل، رئالیسم از مفاهیمی مثل: تک قطبی، دوقطبی و چند قطبی استفاده می‌کند که منعکس‌کننده شیوه توزیع قدرت است. با استفاده از این مفاهیم آنها تلاش می‌کنند روابط میان قدرت‌های بزرگ و مقررات ساختاری این روابط را توضیح دهند (مشیرزاده و ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۶۰).

نو واقع‌گرایان بر این باورند که سیاست بین‌الملل از نظامی با ساختار تعریف شده تشکیل شده است و نظام‌های گوناگون بین‌الملل از لحاظ تعداد قدرت‌های بزرگ آن و نیز توزیع متفاوت قدرت در میان آنها متمایز می‌شوند. به طوری که اگر توزیع توانایی‌های راهبردی در سطح جهانی به‌طور مؤثر در دست یک بازیگر هژمون نظام بین‌الملل باشد نظام تک قطبی

است، اگر این توزیع قدرت میان دوکنشگر پر قدرت باشد، نظام دو قطبی است و اگر قدرت‌های بزرگ متعددی وجود داشته باشند، نظام چند قطبی خواهند بود. بنابراین با توجه به ثابت بودن آنارشی و عدم تمایز کارکردی واحدها، آنچه اهمیت دارد توزیع توانمندی‌ها است که تغییر در آن می‌تواند به معنای تغییر در ساختار نظام باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۴).

از دیدگاه واقع‌گرایی ساختاری والتز، در میان انواع نظام‌های بین‌المللی، نظام تک قطبی از همه ناپایدارتر است که به ناچار، واکنش‌هایی را از سوی کشورهای قدرتمند و ضعیف دیگر برخواهد انگیخت و در نهایت موجب بازگشت سیستم جهانی به حالت سنتی توازن قوا می‌گردد. این نظر به دو دلیل عمده متکی است: اول اینکه دولت سلطه‌جو مایل به تقبل وظایف و مسئولیت‌های بیشتری است که در درازمدت آن را تضعیف خواهد کرد. چنین استدلالی یادآور نظریه «پل کندی» است که طبق آن ایالات متحده همان راهی را در پیش گرفته که کلیه ابرقدرت و امپراتوری‌ها طی نموده‌اند که همان زوال و سرنگونی است چرا که کشورهای استیلاجو در کاربرد قدرت مرتکب اشتباهی می‌شوند که علت آن دقیقاً از تمرکز قدرت سرچشمه می‌گیرد. دلیل دوم بر بی‌ثباتی نظام تک قطبی، مستقیماً از زیربنای شرایط آنارشی نظام بین‌الملل ناشی می‌شود که بر اساس آن حتی اگر کشور سلطه‌جو نیز با ملایمت رفتار کند، سایر دولت‌ها همچنان در هراس از نیروی مهار نشدنی قدرت متمرکز به سر می‌برند، بنابراین اصولاً هر قدرت تک قطبی، بلامنازع است و بدین دلیل سیاست خارجی آن از سازماندهی و نظام کمتری برخوردار است و برای دیگر کشورها خطرآفرین می‌نماید و به همین دلیل است که در مقابل آن مقاومت کرده و مخالفت می‌ورزند (یزدانی و توپسرکانی، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۷).

تجارب تاریخی به ما می‌آموزد که در تاریخ روابط بین‌الملل، همیشه کشورهای قدرتمند اعمال‌کننده و شکل‌دهنده نظم جهانی بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که نظم اعمال شده در نهایت تأمین‌کننده منافع آن‌ها خواهد بود. بر این اساس، چنین نظمی در کل نمی‌تواند تأمین‌کننده منافع و مصالح تمامی اعضای تشکیل‌دهنده نظام جهانی باشد. از این رو اعضای قدرتمندی که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی نظام دارند به‌دلیل تأمین منافع خود، طبیعتاً خواستار تداوم وضع موجود هستند، حال آنکه اعضای دیگر نظام به سبب عدم تأمین منافع خویش، از وضع موجود ناراضی و خواستار تغییر توزیع قدرت موجود به نفع خود هستند. بدین ترتیب تاریخ روابط بین‌الملل در اعصار گذشته عبارت بوده است از: ظهور، عروج و سقوط

قدرت‌ها. و تجارب تاریخی نیز نشان می‌دهد امپراتوری‌های عظیمی به قدرت رسیده‌اند و پس از چندی جای خود را به قدرت دیگری واگذار کرده‌اند. پس دور از انتظار نخواهد بود که در آینده‌ای نه چندان دور، با قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جدیدی در عرصه جهان روبرو شویم که جایگزین قدرت‌های فعلی شوند (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۶: ۴۰).

دیوید کالئو استاد برجسته سیاست خارجی و رئیس دانشکده مطالعات عالی روابط بین الملل دانشگاه «جان‌هایکینز» ایده جهان تک قطبی مطلوب آمریکا را به خاطر کثرت، تعدد و پراکندگی کانون‌های قدرت، خیال‌پردازی می‌داند. به علاوه هر جا که هژمون و هژمونی مطرح شود، مقاومت به صورت‌های گوناگون بروز می‌کند. به عبارت دیگر، در کنار همکاری با آمریکا، بازیگران قدرتمند الزاماً به رهبری آمریکا تن نمی‌دهند. همچنین باید در نظر داشت تغییراتی که در جهان در دو دهه بعد از پایان جنگ سرد به وجود آمده، جدی است و تأثیرات مهمی بر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل گذاشته است (فرزین نیا، ۱۳۸۹: ۴۱۱).

۳. عوامل تأثیر گذار بر گذار نظام تک قطبی به چند قطبی:

اگر جنگ جهانی دوم نظام بین‌الملل را به سیستم دوقطبی تبدیل کرد و فروپاشی شوروی نظام دو قطبی را به نظام تک قطبی بدل کرد، اکنون برخی تحولات با محوریت روسیه و چین بیانگر گذار نظام تک قطبی به چند قطبی است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۱. روسیه و تنش و اختلافات آن با آمریکا

پس از فروپاشی شوروی، روسیه به واسطه عدم انسجام و تعارض هویتی با گفتمان‌های متفاوت آتلانتیک‌گرا، اوراسیاگرا و ملی‌گرا در سیاست خارجی مواجه شد. هر کدام از این گفتمان‌ها شرایط خاصی را بر رابطه این کشور با دنیای غرب حاکم ساختند. در حالی که در سال‌های اولیه فروپاشی، گفتمان آتلانتیک‌گرا بر «دکترین همبستگی دموکراتیک» و با خوش بینی زیاد در صدد کسب هویت اروپایی و غربی برای روسیه، به حمایت از غرب و آمریکا دست زد (کرمی، ۱۳۸۴: ۱۲۵) اما نفوذ سیاسی و اقتصادی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بمباران مواضع صربها در سال ۱۹۹۵ و... سبب ناکارآمدی این گفتمان و شکل‌گیری گفتمان اوراسیاگرایی در سال ۱۹۹۶ گردید. سمبل این گفتمان یوگنی پریماکف بود. او ایده نظام «چندقطبی» را مطرح کرد که روسیه نباید صرفاً به ارزش‌های غربی تکیه کند، بلکه منافع و ارزش‌های متفاوت از جامعه اروپایی-آمریکایی نیز دارد (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۹). در این دوره بر

گسترش روابط با شرق و به‌ویژه چین و هند تاکید می‌شد. اما به هر صورت تهدیدات آمریکا علیه روسیه در سه مورد حضور و نفوذ آمریکا در حوزه شوروی سابق، گسترش ناتو و سپر دفاع موشکی ادامه داشت تا این که پوتین در سال ۲۰۰۰ قدرت را در دست گرفت و سیاست خارجی منضبط و هدفمندی با عنوان «عملگرایی قدرت بزرگ» را برای تبدیل روسیه به قدرت جهانی در پیش گرفت (نوری، ۱۳۸۹: ۱۵).

یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در مسائل بین‌الملل سبب شد روسیه با یک احساس نوستالژیک نسبت به دوران جنگ سرد این نظم را بر نتابد. از این رو روسیه مدل نظام چندقطبی را مطرح کرد که بر مبنای واقعیت‌های عصر جهانی شدن استوار بود. جهان چندقطبی در راستای حفظ منافع روسیه و همکاری بین‌المللی و عدم درگیری با غرب پیش برده می‌شد ضمن آنکه دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی روسیه نیز تقویت شد (Rumer & Wallander, 2003:90-93).

در اسناد سیاست خارجی، امنیت ملی و دکترین نظامی روسیه، ضمن رد دنیای تک‌قطبی بر نظام چندقطبی تاکید می‌شد. پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ ضمن به چالش کشیدن نظام تک‌قطبی اعلام کرد باید به دنبال توازن منطقی بین همه کنشگران حاضر در عرصه بین‌الملل باشیم (نوری، ۱۳۸۹: ۲۲۳-۲۲۲).

یکی از این اسناد، سند «راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰» است. در این سند مسکو در تلاش است خود را به عنوان یک بازیگر مهم در جهان پسا شوروی معرفی نماید. در این راستا هدف سیاست خارجی و امنیتی روسیه تحقق راهبرد قدرت بزرگ مدرن هنجارمند یا به طور مختصر «قدرت بزرگ روسیه» است (سجادپور و جهانبخش، ۱۳۹۲: ۳۳).

در این سند احتمال توسل به نیروی نظامی در مناطق همجوار روسیه در آسیای مرکزی، حوزه خزر، خاورمیانه تهدید علیه روسیه قلمداد شده است. همچنین یک‌جانبه‌گرایی زورگویانه آمریکا در روابط بین‌الملل و سیستم دفاع ضد موشکی آمریکا در اروپا برای روسیه تهدید محسوب می‌شوند.

در بخش چهارم سند در یکی از زیربخش‌ها به نام «دفاع ملی» بر تقویت بنیه دفاعی روسیه از طریق حفظ و افزایش توانایی‌های اتمی راهبردی، از جمله موشک‌های قاره‌پیمای مجهز به کلاهک هسته‌ای، زیردریایی‌های راهبردی، تقویت نیروهای مسلح، تأمین بودجه برای تجهیز آن‌ها به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و ... تاکید شده است (زهرانی و فرجی لوحه سرا، ۱۳۹۳: ۷۳).

روسیه برای مقابله با یک جانبه‌گرایی و پیگیری سیاست چندقطبی برنامه‌هایی را اجرا کرد. روس‌ها با درک صحیح از ضعف اقتصادی و تأثیر آن بر جایگاه این کشور، نوسازی اقتصادی را در اولویت قرار دادند. حمایت از منافع اقتصادی روسیه، همگرایی با اقتصاد جهانی و مشارکت فعال در نهادهای اقتصادی بین‌المللی سبب رشد صعودی این کشور شد. میزان بدهی‌های روسیه در سال ۲۰۰۵ به کمترین میزان خود پس از فروپاشی شوروی، یعنی کمتر از ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسید و میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۰۷ به ۷۰/۳ میلیارد دلار رسید (نوری، ۱۳۸۹: ۳۰۸-۳۰۷). یکی دیگر از دلایل رشد و ثبات اقتصادی این کشور، افزایش بهای حامل‌های انرژی بود. روسیه از سال ۲۰۰۶ بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان گردید و بزرگ‌ترین تولیدکننده گاز طبیعی نیز می‌باشد که حدود ۷۵ درصد گاز طبیعی خود را به اروپا صادر می‌کند. افزایش درآمد انرژی باعث شد تا ذخایر ارز و طلای این کشور از ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به ۴۷۰ میلیارد دلار در ۲۰۰۷ افزایش یابد. میزان ذخایر ارزی این کشور در پایان سال ۲۰۱۳ به ۵۱۵ میلیارد دلار رسید (www.khabarfarsi.com). همچنین تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۳ با ۲/۶ تریلیون دلار در رتبه پنجم قرار گرفت.

در کنار رشد اقتصادی محسوس، بازسازی قدرت نظامی از زمان پوتین آغاز گردید و با روی کار آمدن مدودف شکل جدیدتری گرفت. با توجه به افزایش بهای نفت، بودجه دفاعی روندی صعودی گرفت. این بودجه در سال ۲۰۰۲، ۷/۳ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ به ۵۰ میلیارد دلار رسید. (عمادی، ۱۳۸۸: ۱۱۵) بر اساس اطلاعات «موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم» هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۱۳ با ۹۰/۷ میلیارد دلار و سهم جهانی ۵/۲ در رده سوم جهانی قرار گرفت (www.sipri.org). اقدامات روسیه در استقرار سیستم جدید دفاع موشکی در سن پترزبورگ، گشت‌زنی هواپیماهای دور پرواز هسته‌ای، اجرای پروژه ۱۸۹ میلیارد دلاری برای بازسازی و نیرومند ساختن ارتش روسیه، مدرنیزه کردن توانمندی‌های راهبردی- موشکی و آزمایش موشک‌های قاره‌پیمای بالستیک، فرستادن ناوهای جنگی به آمریکای لاتین، فروش تسلیحات نظامی و... از جمله اقدامات روسیه است که قدرت چانه‌زنی آن را در برابر آمریکا افزایش داده است.

البته به نظر می‌رسد تلاش روسیه برای مقابله با یک جانبه‌گرایی آمریکا در دو بحران سوریه و اوکراین به نقطه اوج خود رسید. در بحران سوریه سیاست اعلامی و عملی آمریکا، ساقط

کردن حکومت بشار اسد بود که در این راه از ابزارهای مختلفی نظیر کمک مالی و تسلیحاتی به شورشیان و گروههای تندرو استفاده کرده اما به نتیجه مورد نظر دست نیافته است. مجموعه سیاستگذاران آمریکا پس از این ناکامی‌ها به این نتیجه رسیدند که آمریکا باید با حمله نظامی به سوریه حکومت سوریه را ساقط کند، گزینه‌ای که تاکنون عملی نشده است. علت اصلی ناتوانی آمریکا در حمله به سوریه را باید در ائتلاف بین‌المللی رقیب جست‌وجو کرد؛ جایی که روسیه، چین و ایران نسبت به جنگ علیه سوریه هشدار دادند و واشنگتن را نسبت به عواقب این تصمیم دچار تردید کردند. این هشدار باعث افزایش هزینه‌های حمله نظامی به سوریه شد و باراک اوباما را مجبور کرد که تصمیم خود برای جنگ علیه سوریه را به رأی کنگره بگذارد.

دو عامل اصلی موجب ورود پوتین به جنگ سوریه شد. نخست اینکه در یک دهه اخیر، نیروی نظامی روسیه قدرت قابل توجهی نسبت به قبل پیدا کرده است. در دوره پوتین، قسمت قابل توجهی از بودجه به نیروهای نظامی تخصیص یافته و روسیه از نظر سخت‌افزاری و تسلیحات نظامی فرصتی پیدا کرده است که تسلیحات نظامی پیشرفته‌ای در زمینه جنگ‌های زمینی تولید کند. عامل دوم، تحول در نظریه‌های ژئوپلیتیک هیئت حاکمه مسکو است. نظریه اوراسیایی و تأثیر فضای کلی سیستمی، هم از نظر داخلی و هم از نظر بین‌المللی، در محیط روسیه، روسیه را به این سمت پیش برده است که فضاهایی را عمق استراتژیک خود تعریف کند. روسیه با حمله به گرجستان و مداخلات در قفقاز و آسیای مرکزی و در حال حاضر ورودش به سوریه، تحت تأثیر همین تحول سیستمی و فضای بین‌المللی است که تأثیر گرفته از نظریه اوراسیایی می‌باشد (حسینی، ۱۳۹۴).

پوتین کوشید تا با تشکیل جبهه‌ای به نفع سوریه در شورای امنیت موضعگیری نموده و تا امروز کوشش‌های غرب را برای تقویت قطعنامه علیه سوریه، عقیم گذارد و با ارسال سلاح و مهمات و طبق بعضی اخبار، ارسال سیستم دفاع هوایی پیشرفته اس ۳۰۰ دمشق را مورد حمایت قرار داده و سعی نماید تا پس از ناکامی کنفرانس ژنو یک، کنفرانس ژنو دو را جهت دسترسی به مصالحه‌ای با مخالفان تشکیل دهد. در پی انتشار گزارش بازرسان سازمان ملل مبنی بر استفاده از سلاح شیمیایی در جنگ داخلی آن کشور، که هر کدام از طرفین دیگری را متهم بکار برد آن می‌نمود، اوباما اعلان موضع جنگی علیه حکومت سوریه نمود و این سبب واکنش قاطع روسیه و رایزنی‌های گسترده این کشور گردید که نتیجه آن، تصویب قطعنامه‌ای در سازمان ملل و شورای امنیت آن بود که به‌موجب آن، تحت نظر بازرسان ملل متحد، تمام

سلاحهای شیمیایی معرفی شده سوریه از طرف دولت آن، ظرف مدت یکسال نابود گردید و در عوض اوپاما از موضع خویش مبنی بر کسب مجوز جنگ از کنگره عقب نشینی نمود و این موفقیت روسیه بود در جلوگیری از جنگی که می‌توانست سبب سقوط بشار اسد گردد (محبی‌نیا و صالحی، ۱۳۹۲: ۱۰۵).

موقعیت سوریه برای روسیه در برابر آمریکا چنان اهمیت داشت که باعث حضور نظامی در آن کشور شد. درباره این حضور نظامی باید اشاره کرد که این نخستین بار است که مسکو نیروهای نظامی خود را به منطقه‌ای فراتر از اوراسیا و کشورهای حوزه آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی یا به عبارتی کشورهای روس‌تباری که در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی سابق حضور داشتند، اعزام کرده و این نکته مهمی محسوب می‌شود. پیش از این روس‌ها از نیروهای نظامی خود در بحران‌های منطقه‌ای نظیر اوکراین و گرجستان استفاده کرده بودند. اما به نظر می‌رسد که با حضور در منطقه‌ای فراتر از اوراسیا، مسکو قصد دارد این پیام را به غرب ارسال کند که روس‌ها می‌توانند به عنوان یک قدرت فرا اوراسیایی نیز در نظام بین الملل ایفای نقش کنند. در واقع، مسکو قصد دارد خود را به عنوان یک قدرت جهانی در نظام بین الملل تثبیت کند (بهمن، ۱۳۹۴).

بحران اوکراین یکی دیگر از اقدامات روسیه در مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا بود. به دنبال برکناری «ویکتور یانوکوویچ» رئیس جمهوری سابق اوکراین از قدرت، روسیه نیروهای نظامی خود را به منطقه شبه جزیره کریمه در شرق اوکراین اعزام کرد و بدون هیچ گونه مقاومتی از سوی آمریکا و غرب این منطقه مهم و استراتژیک را ضمیمه خاک خود کرد. این مساله از این حیث حائز اهمیت است که بعد از جنگ سرد مهمترین تقابل مستقیم روسیه و آمریکا بود. دولت آمریکا در بحران اوکراین تقریباً دچار استیصال شده و بعد از سقوط دولت یانوکوویچ همواره یک گام از روسیه عقب بوده است. در واقع می‌توان گفت که روسیه در مساله اوکراین هر آنچه که خواست کرد و آمریکا فقط نظاره کرد. آمریکا توان لازم برای مقابله با روسیه در بحران اوکراین را نداشت، یا اگر داشت نتوانست از آن استفاده کند، و تنها به استفاده از ابزارهایی نظیر تحریم آن هم به شکل محدود بسنده کرد. بحران اوکراین که از آن به عنوان مهمترین بحران قرن بیست و یکم یاد می‌شود مهمترین چالش سیاست خارجی آمریکا بود که هنوز تمام نشده است. نیروهای حامی روسیه در شرق اوکراین خواستار جدایی مناطق بیشتری از اوکراین و پیوستن به فدراسیون روسیه هستند. این تحرکات درحالی انجام می‌شود که اگر

مسکو اراده کند می‌تواند این بخش‌ها را همانند شبه جزیره کریمه به خود الحاق کند. دولت اوکراین و حامیان غربی‌اش از جمله اروپا، آمریکا و بازوی نظامی آن‌ها (ناتو) گزینه‌های زیادی برای رویارویی با این بحران ندارند و به نظر می‌رسد استراتژی منسجمی نیز ندارند.

روسیه سعی دارد با برپایی رزمایش‌های مختلف ضمن به رخ کشیدن قدرت نظامی خود، به ناتو یادآوری کند که در مقابله با اهداف توسعه طلبانه آن جدی است. آن‌ها سعی دارند این مساله را به مقامات ناتو و آمریکا گوشزد کنند که در مواجهه با اهداف تجاوزگرانه غربی‌ها در شرق اروپا، نه تنها قصد عقب نشینی ندارند، بلکه بر عکس، به طور جدی با افزایش استقرار تجهیزات و نیروهای نظامی و همچنین برگزاری رزمایش‌های زمینی، هوایی و دریایی به مبارزه طلبی غرب پاسخ قاطعی خواهند داد (میرطاهر، ۱۳۹۴). سرگئی شایگو وزیر دفاع روسیه در مورد سند دفاع محرمانه تقویت توانمندی‌های نظامی کریمه اعلام کرد، در شش سال آینده تقویت این منطقه با ارسال تسلیحات پیشرفته و استقرار واحدهای نظامی جدید صورت گیرد و نیز باید تاسیسات نظامی کریمه نوسازی شود (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۳: ۲۶) که این تجهیزات شامل استقرار ۶ زیردریایی، هواپیماهای سوخو ۲۷، سیستم‌های پیشرفته ضد هوایی و... خواهد بود.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای بحران اوکراین، اشغال شبه جزیره کریمه و الحاق آن به روسیه طی فرایند همه پرسی در منطقه در جلوی دید آمریکا بود. پس از همه پرسی مردم کریمه برای پیوستن به روسیه، پوتین با امضا قرارداد الحاق کریمه در ۱۸ مارس برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم، رسماً مرزهای روسیه را وسعت بخشید (شاپوری، ۱۳۹۳: ۲۴). در اختیار گرفتن کریمه برای روسیه به منزله تسلط کامل برای دریای سیاه است که این امر رویارویی جدی روسیه را با آمریکا نشان داد.

به طور کلی می‌توان گفت، ظرفیت‌های روسیه با بیشترین وسعت و هفتمین جمعیت جهان، دارنده بزرگترین ذخایر گازی، تولیدکننده بزرگ نفت، دومین قدرت اتمی جهان و توان نظامی بالا، عضویت دائم در شورای امنیت و دارای حق‌وتو، عضویت در سازمانهای شانگهای و بریکس و عرض اندام در بحران‌های سوریه و اوکراین این قابلیت را به روسیه داده تا بتواند بالقوه در جهت دنیای چندقطبی گام بردارد.

۳-۲. چین و تنش و اختلافات آن با آمریکا

یکی از کشورهایی که توانایی ایجاد یک قطب را در برابر ایالات متحده آمریکا داراست، چین می‌باشد. رشد چین در آسیا و در جهان یکی از چالش‌های عمده ایالات متحده خواهد بود. در حال حاضر چین نقش‌های مختلفی را در آسیا در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک ایفا می‌کند. از دیدگاه والتز موازنه نیروها در جامعه جهانی پیوسته دستخوش دگرگونی است و این دگرگونی به دسته‌بندی‌ها و توازن نیروهای تازه‌ای می‌انجامد. توازن نیروها نیز به دو طریق از بالا به پایین و از پایین به بالا شکل می‌گیرد. در حالت دوم دولت‌های زیر سلطه در صدد کاهش فاصله قدرت خود با دولت مسلط بر می‌آیند. با توجه به اینکه نظام تک‌قطبی ناپایدارترین نظام محسوب می‌شود، بر اساس تئوری والتز، افزایش قدرت چین در آینده گریزناپذیر خواهد بود و توازن قوا در شرق آسیا و سپس در قاره آسیا و سرانجام در عرصه جهانی به چالش کشیده خواهد شد و آمریکا نیز چاره‌ای جز حرکت به سوی توازن ندارد (حیدری، ۱۳۸۹: ۱۰۹۴-۱۰۹۳).

این را می‌توان در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۹ دید که در آن بیان شده که هرچند آمریکا در سال‌های آینده قدرتمندترین کشور در جهان باقی خواهد ماند، اما قدرت نسبی آمریکا حتی در حوزه نظامی هم کاهش یافته و این کشور روز به روز ضعیف‌تر خواهد شد. در این گزارش تاکید شده نظم نوین جهانی که در آینده چند قطبی خواهد بود، آمریکا در کنار قدرت‌هایی نظیر چین و هند در رأس هرم قرار گرفته و بر سر توسعه قدرت با هم رقابت خواهند کرد (US National Security Council. Report: 2009).

همچنین در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ به تغییر اولویت راهبردی آمریکا از دیگر مناطق به آسیا - پاسفیک اشاره شده است و با تاکید بر اهمیت آتی منطقه پاسفیک در سهم قدرت جهانی و تبدیل آن به اولویت نخستین آمریکا پرداخته است (سند راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۵) در راهبرد مذکور هدف مهار توان رو به رشد چین در دو حوزه نظامی و اقتصادی بود.

اهمیت چین برای دولت آمریکا در حدی است که برنامه‌ای مخصوص برای مقابله با آن توسط واشینگتن تدارک دیده شده است و نام «محور آسیایی» به خود گرفته است. محور آسیایی در واقع همان اسم رمز مهار چین است که بدان وسیله واشینگتن تلاش داشته تا قدرت‌های بزرگ و کوچک اطراف چین را علیه وی برانگیزد. از کشورهای مهمی چون هند و ژاپن گرفته تا قدرت‌های درجه دویی همچون استرالیا و نیوزلند و کشورهای ضعیف‌تری

همچون فیلیپین و برونئی، ویتنام و غیره. و به همین دلیل است که اقدام به کمک نظامی به کشورهای منطقه نموده است. اشتون کارتر علاوه بر مطرح کردن انتقاد شدید از چین، از بررسی بودجه‌ای ۴۲۵ میلیون دلاری برای کمک به کشورهای جنوب شرق آسیا در حوزه امنیت دریایی در کنگره آمریکا خبر داد. سناتور مک کین از حزب جمهوری خواه نیز ضمن اعلام حمایت از سخنان کارتر و در راستای تصویب این بودجه گفت: «اکنون زمان آن رسیده که حرف به عمل تبدیل شود.» این بودجه نظامی طی ۵ سال در اختیار کشورهای اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند و ویتنام قرار خواهد گرفت (خرمی، ۱۳۹۴).

اختلاف آمریکا با چین بر سر ادعاهای سرزمینی چینی‌ها در منطقه دریای جنوبی چین یکی از عوامل اصلی ایجاد تنش بین این دو کشور بوده است. به دنبال تنش میان پکن و واشینگتن در این دریا، دولت چین در ۲۶ مه ۲۰۱۵ با انتشار استراتژی نظامی جدید، تغییرات بزرگی را در رویکرد نظامی به ویژه نیروی دریایی خود به وجود آورده است.

در استراتژی نظامی جدید، مهم‌ترین بخش این سند، «راهنمای دفاع فعال» است که باعث می‌شود تغییرات زیادی در استراتژی نظامی پکن ایجاد شود. نیروی دریایی به تدریج تمرکز خود را از «دفاع از آب‌های ساحلی» به تلفیقی از «دفاع از آب‌های ساحلی با دفاع از آب‌های آزاد» تغییر خواهد داد. از جمله دلایل اصلی در تغییر این رویکرد مناقشات سرزمینی و اختلافات مرزی بر سر جزایر، وابستگی به مسیرهای دریایی نقل و اتقال کالا و مواد خام، گسترش فزاینده حضور و نفوذ منطقه‌ای و جهانی و در نهایت رویارویی با ایالات متحده آمریکا است (بیوک، ۱۳۹۴).

گرچه در این راهبرد آمده است که چین هرگز توسعه طلبی و سوء استفاده از سیاست قدرت را دنبال نخواهد کرد اما در این سند به‌طور تلویحی سیاست‌های جدید مداخله جویانه آمریکا را مورد انتقاد قرار داده است. پکن اعلام کرده است با توجه به مشکلات موجود و رویارویی احتمالی این کشور با آمریکا در آسیا و اقیانوس آرام و تهدیدهای امنیتی دیگر و بر اساس نیازهای اقتصادی و نظامی خود ساخت ناوهای هواپیمابر را مورد بررسی قرار می‌دهد (<http://www.irna.ir/fa/News/81624800>).

طبق این سند چین قصد دارد در مقابل «اقدامات تحریک‌آمیز» همسایگان نسبت به ادعاهای سرزمینی‌اش و در برابر «دخالت‌های» ایالات متحده بر دامنه حضور نظامی خود در

خارج از مرزهایش بیفزاید. بر این اساس، نیروی هوایی این کشور نیز تمرکز خود را از «دفاع هوایی سرزمینی» به «دفاع و حمله» تغییر خواهد داد (خرمی، ۱۳۹۴).

حضور پنج کشتی نیروی دریایی در دریای برینگ در نزدیکی سواحل آسکا و سفر بی‌سابقه‌ی زیردریایی چینی از تنگه مالاکا به سریلانکا و سر برآوردن مجدد از آب در خلیج فارس، ضمن پیوستن به باشگاه کشورهای دارای توان حرکت با زیردریایی‌های اتمی در زیر سطح و سطح آب‌های بین‌المللی، پیام‌های متفاوتی را ارسال کرده است:

۱. تقویت ادعاهای ارضی و مقابله با دخالت‌های امریکا در آسیا- پاسیفیک؛
۲. اثبات توان نیروی زیرسطحی برای رسیدن به ناوگان دریایی آمریکا در اقیانوس‌ها(بیوک، ۱۳۹۴).

چین با جمعیت ۱/۳ میلیاردی، پرجمعیت‌ترین کشور و از نظر وسعت سومین کشور بزرگ دنیاست. این کشور همزمان با عضویت دائم در شورای امنیت، برخورداری از بازدارندگی هسته‌ای و با ۲/۳ میلیون نیروی نظامی، بزرگ‌ترین ارتش دنیا را داراست. بسیاری از پیش‌بینی‌ها چین را داعیه‌دار واجد شرایط چالش‌گری امریکا دانسته و به عواملی مانند ناخرسندی از موقعیت فعلی، خارج از مدار ائتلاف با آمریکا و مخالفت با نظم آمریکایی دوره جنگ سرد، در این زمینه اثرگذار تلقی می‌نمایند. این کشور در حال حاضر به یکی از قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی عمده جهان تبدیل شده است و هم اکنون به سرمایه‌گذاری در قاره‌های آفریقا و آمریکای لاتین برای تأمین و دسترسی به مواد خام و انرژی دست زده است (Shaw Cooper And Antkiewicz: 2007). بنابراین نگاه ویژه به مناطق در حال توسعه خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین از برنامه‌های اقتصادی چین است. در آمریکای لاتین که بطور سنتی حیاط خلوت آمریکا محسوب می‌شده است، سال گذشته چین با این منطقه ۲۶۱/۶ میلیارد دلار تجارت داشته است (www.donya-e-eqtasad.com).

مخالفت با هژمونی و تلاش در جهت ایجاد جهانی چندقطبی از جمله اهداف سیاست خارجی چین در دوران کنونی است. اما نخبگان چین این سیاست را بر مبنای تعامل، همزیستی مسالمت‌آمیز و بهره‌برداری جدی از امکانات بین‌الملل پی می‌گیرند. از این‌رو به دنبال تقویت نقش سازمان‌های بین‌المللی بویژه سازمان ملل و رونق بخشیدن به چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل هستند چرا که منافع این کشور در محیطی باثبات تعیین می‌گردد. در زمینه اقتصادی باید گفت که کانون نظری و استراتژیک این کشور کسب قدرت اقتصادی است

و آمار و ارقام نشان می‌دهد که در این راه با جدیت گام بر می‌دارد. سران چینی به رهبری دنگ شیا ئوپینگ به این نتیجه رسیدند که رشد جایگاه چین در سطح نظام بین‌الملل مستلزم رشد اقتصادی این کشور است. از سال ۱۹۷۸ تاکنون موفق‌ترین اقتصاد جهان با رشد متوسط درآمد سرانه تقریباً ۸ درصد در سال بوده است (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۸).

در زمینه اقتصادی چین اقدام به تأسیس نهادهای مالی نموده است که از جمله می‌توان به بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیا^۱ اشاره نمود. این بانک یک نهاد بین‌المللی مالی است که در اکتبر ۲۰۱۳ به پیشنهاد رییس جمهوری کشور چین، ژی جین پینگ^۲ تشکیل شد. یک سال پس از این پیشنهاد، در اکتبر سال ۲۰۱۴ و در آیینی رسمی در پکن، پایتخت چین با حضور ۵۰ کشور اسناد بنیانگذاری آن به امضا رسید. بسیاری از کارشناسان این بانک را رقیبی برای دیگر نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه آسیایی^۳ می‌دانند که بیشتر زیر نفوذ آمریکا و یا کشورهای نزدیک به آمریکا چون ژاپن است.

از میان ۵۷ کشور عضو این بانک ۳۳ عضو از کشورهای آسیایی هستند و ۱۷ عضو نیز از کشورهای دیگر قاره‌ها. نکته جالب آن است که با وجود مخالفت‌های آمریکا، که گفته می‌شود درخواستهایی رسمی از کره جنوبی و استرالیا برای نپیوستن به این بانک داشته، بسیاری از قدرت‌های غربی از اروپا و آمریکا در این بانک به عنوان بنیانگذار و مؤسس عضو هستند. کشورهای بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئیس و هلند از آن دست کشورها هستند. گفتنی است سه سهامدار بزرگ این بانک نیز چین، هند و روسیه هستند که روی هم رفته نزدیک به ۴۵ درصد از سهم این بانک را در اختیار دارند که سهم چین به تنهایی ۳۰/۳۴ درصد و سهم اعضای اتحادیه اروپا نیز از این بانک نزدیک به ۲۰ درصد است. نکته قابل توجه پیرامون وضعیت سهام کشور چین مربوط به حق رأی این کشور در «تصمیم‌های کلیدی این نهاد است». به گفته وزیر اقتصاد چین و به گزارش رویتر، سهم این کشور در حق رأی این نهاد ۲۶/۰۶ درصد است (خبرنامه انجمن بین‌المللی مدیران ایران، ۱۳۹۴: ۱-۲).

برنامه‌های اقتصادی این کشور، نگاه تعاملی اقتصادی، عضویت در سازمان تجارت جهانی، حضور و نفوذ اقتصادی در مناطق مستعد همچون آمریکای لاتین، خاورمیانه و... جمعیت عظیم

1. Asian Infrastructure Investment Bank

2. Xi Jin ping

3. Asian Development Bank

و نیروی کار ارزان و فراوان باعث شد در سال ۲۰۰۵ تولید ناخالص داخلی این کشور از بریتانیا و فرانسه فراتر رود و با ۱/۷ تریلیون دلار در رده چهارم قرار گیرد (روند اقتصادی، ۱۳۸۶: ۵۰). ذخایر ارزی این کشور از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲ بیش از ۷۲۱ درصد رشد داشته است و در پایان سال ۲۰۱۳ با بیشترین ذخایر ارزی در جهان، به ۳۸۲۰ میلیارد دلار رسید (www.irna.ir). همچنین این کشور با تولید ناخالص داخلی ۱۳/۶ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۳ در رتبه دوم قرار گرفت. میزان صادرات چین در همین سال با ۲/۲۱ تریلیون دلار پس از اتحادیه اروپا در رده دوم قرار گرفت (www.tnews.ir). و صادرات به امریکا طی ۱۵ سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش یافته است (فرزین‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۰۹).

ظهور چین می‌تواند معادله قدرت در اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل است که ایالات متحده تلاش دارد تا جایگاه چین در اقتصاد جهانی و سیاست منطقه‌ای را با چالش همراه سازد. ناپلئون در کلامی معروف و شاید مجهول، گفته است: «بگذارید چین بخوابد، چون وقتی برخیزد، جهان را خواهد لرزاند!» چین تقریباً دو‌یست سال به این توصیه عمل کرد، در خواب ماند و فراتر از جولانگاه بلند پروازی سایر قدرت‌های بزرگ، نقشی عهده دارد نشد (متقی، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

عزم راسخ این کشور برای ایجاد موازنه سبب شده است در سالهای اخیر فرایند توسعه را از حوزه اقتصاد به سایر حوزه‌ها انتقال دهد. یکی از پراهمیت‌ترین حوزه‌ها حوزه نظامی است. از این نظر ایده پکن عبارتست از حرکت از وضعیت فرودستی در نظام بین‌الملل به برابری نظامی با رقیبان برتر خود (Hsiang, 2005: 7). از نظر نظامی این کشور از سال ۱۹۹۱ ظاهراً به توازن قوا در برابر ایالات متحده به آرامی اما مستمر ادامه می‌دهد و برخلاف دیگر قدرت‌های مطرح، دائماً مخارج نظامی خود را طی نیمه دوم سالهای ۱۹۹۰ افزایش داده است. هزینه‌های نظامی چین از ۱۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به ۲۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسیده است (یزدانی و توپسرکانی، ۱۳۸۶: ۴۹).

از نظر نظامی چین دارای ارتش ۲/۳ میلیون نفری است که بر اساس آمار «موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم» در سال ۲۰۱۳ با هزینه کردن ۱۶۶ میلیارد دلار یعنی حدود ۹/۵ درصد هزینه‌های نظامی دنیا این کشور در رده دوم پس از آمریکا قرار گرفته است (www.Sipri.Org). چین گرچه هنوز از نظر نظامی قابل مقایسه با آمریکا نیست اما یکی از مطرح‌ترین قدرت‌های نوظهوری است که قدرت آمریکا را به چالش خواهد کشید.

مدرنیزاسیون نظامی چین از طریق خارجی و داخلی انجام می‌گیرد. بخشی از عملیات مدرنیزاسیون را با خریدهای تسلیحاتی از کشورهای خارجی پی می‌گیرد که قسمت عمده آنرا با خرید سخت‌افزار از روسیه انجام می‌دهد. دارا بودن کلاهک‌های هسته‌ای و افزایش توان موشک‌های بالستیک قاره‌پیما، جنگ‌افزارهای الکترونیک، جنگنده‌ها، افزایش شمار ناوشکن‌ها و نیروهای دریایی، تولید زیردریایی اتمی غول‌پیکری که توانایی رقابت با نمونه‌های آمریکایی را دارد، رقابت این کشور با آمریکا در فضای خارج از زمین همه و همه قدرت واقعی و هراس‌انگیزی را به نمایش می‌گذارد. از این رو است که نوسازی نظامی چین، مقامات دفاعی آمریکا را متعجب ساخته و موفقیت آن، نه تنها توازن قدرت منطقه‌ای را دگرگون کرده بلکه قابلیت‌های این کشور را از آسیا فراتر برده است (Cheng Wang, 2007: 21).

این‌ها عواملی محسوب می‌شوند که چین توانایی ایجاد و شکل دادن به یک قطب جدید در صحنه جهانی را دارا می‌باشد اما برخلاف روسیه که برای تثبیت موقعیت خود و اقدامات تجدیدنظرطلبانه عموماً مواضع تهاجمی را دنبال می‌کند، چین در این زمینه تلاش‌های آرام و زیرکانه‌ای انجام می‌دهد و قصد رویارویی مستقیم با قدرت هژمونی را ندارد تا جایگاه خود را در سطح نظام بین‌الملل ارتقا دهد.

۳-۳. همکاری‌های سیاسی، اقتصادی روسیه و چین با قدرت‌های منطقه‌ای

یکی از راههایی که برای مقابله با نظام تک قطبی از سوی روسیه و چین اعمال می‌شود همکاری با برخی قدرت‌های بزرگ در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی است که این همکاری‌ها در دو ائتلاف جمعی مهم سازمان همکاری شانگهای و بریکس نمود پیدا کرده است:

سازمان همکاری شانگهای^۱: این سازمان را می‌توان جلوه‌ای از منطقه‌گرایی امنیتی دانست و چین را محور اصلی این سازمان محسوب کرد (متقی، ۱۳۸۴: ۱۷). قدرت بازیگری این سازمان در منطقه، ظرفیت قابل توجهی برای ایفای نقش تعیین‌کننده آن در شکل‌گیری تحولات جهانی تولید کرده است. گرچه هدف اولیه بانیان ایجاد نوعی بلوک‌بندی نظامی نبوده، اما این سازمان می‌تواند در مقابل رفتار یکجانبه آمریکا در نظام بین‌الملل به مثابه یک سازوکار تعدیل‌کننده عمل نماید.

1. Shanghai Cooperation Organization

شکل‌گیری این سازمان بدین گونه بود که به ابتکار چین مذاکرات ۵ کشور چین، روسیه، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان در آوریل ۱۹۹۶ به انعقاد موافقتنامه شانگهای ۵ انجامید و سپس در سال ۲۰۰۱ اعضا به تأسیس سازمان همکاری شانگهای تصمیم گرفتند.

چین و روسیه دو کانون عمده قدرت در سازمان مذکور، با اتخاذ استراتژی همکاری راهبردی از دهه ۱۹۹۰ تلاش مشترکی را برای تعدیل قدرت هژمونیک ایالات متحده و جلوگیری از تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل آغاز کردند. هدف هر دو کشور پر کردن خلاء قدرت پس از فروپاشی شوروی در آسیای مرکزی بود (حاجی‌یوسفی و الوند، ۱۳۸۷: ۱۷۷). هر دو کشور، آسیای مرکزی را بخشی از «حیات خلوت» خود می‌دانند و از تسلط امریکا و ناتو بر منطقه نفوذ سنتی خود به بهانه جنگ با تروریسم نگرانند که رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بهانه لازم را برای حضور فزاینده و نامحدود امریکا در منطقه فراهم کرد.

چین به دلایل استراتژیکی مهمی از محاصره اقتصادی خود توسط امریکا نگران است و پایگاههای نظامی امریکا را خصوصاً در آسیای مرکزی مغایر با امنیت نظامی و منافع خویش ارزیابی می‌کند؛ بنابراین با تقویت هر چه بیشتر سازمان، از آن به‌عنوان اهرم قدرت استفاده می‌کند. از سوی دیگر سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله چین با سیاست‌های امریکا در آسیای مرکزی محسوب شود. در واقع این سازمان ابزار چندجانبه اولیه چین برای اجرای سیاست ضد امریکایی آشکار خود در آسیای مرکزی است (واعظی، ۱۳۸۵). از دیدگاه اقتصادی چین در نظر دارد تا سازمان شانگهای را عامل تسهیل‌کننده حضور خود در منطقه برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری تبدیل کند. مقامات چینی بارها تصریح کرده‌اند که کشورهای منطقه آسیای مرکزی قادر به حل مسائل خود هستند و این بدین معناست که اولاً چین خود را در مسائل آسیای مرکزی بازیگر اصلی و ذینفع می‌داند و ثانیاً به نوعی با حضور و نفوذ امریکا در این منطقه مخالفت به عمل می‌آورد. به علاوه از نظر چین، روسیه به خوبی می‌تواند مانع گسترش نفوذ امریکا شود و همچنین زمینه رشد اقتصادی چین را فراهم کند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۱). این سازمان نخستین سازمان بین‌المللی است که مقرر آن در چین است و همچنین اولین سازمان امنیت دسته‌جمعی است که چین در آن عضویت پیدا کرده است و در واقع نقش اصلی را در آن ایفا می‌کند.

شکل‌گیری این سازمان برای روس‌ها بسیار حیاتی می‌باشد. اوج استراتژی سیاست خارجی روسیه تحقق ابرقدرتی و مقابله با امریکاست و در این راه در پی متحدان جدیدی در دنیا است

که از جمله آن‌ها چین، هند و ایران می‌باشد تا حدی که سازمان همکاری شانگهای را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۶: ۴۵). به نحوی که برخی عنوان «ورشو جدید» به آن داده‌اند.

هر دو کشور روسیه و چین حضور و نفوذ آمریکا در منطقه را هم‌مرزی این کشور با خود تلقی می‌کنند بنابراین نگاه ویژه‌ای به تحولات منطقه داشته و در این جهت همکاری همه جانبه‌ای را با کشورهای منطقه برای مقابله با هژمونی و یکجانبه‌گرایی آمریکا و ایجاد نظام چندقطبی قدرت در جهان آغاز کرده‌اند. بر همین اساس با جذب کشورهای آسیای مرکزی در چهارچوب سازمان شانگهای، تقویت پتانسیل‌های قدرت این سازمان به منظور مقابله با نظام آمریکا در منطقه را در نظر قرار داده‌اند. چنانکه اعضای سازمان بارها، تضمین امنیت منطقه‌ای و حمایت از روند حرکت به سمت نظام چندقطبی و دموکراتیک شدن روابط بین‌الملل را هدف اصلی تأسیس سازمان عنوان نموده‌اند (حاجی‌یوسفی و الوند، ۱۳۸۷: ۱۸۲-۱۸۱).

کشورهای عضو و ناظر سازمان از توانایی‌های بالقوه و وسیعی برخوردار می‌باشند. وسعت جغرافیایی این سازمان ۳۷ میلیون کیلومتر مربع و جمعیت آن بالغ بر ۲/۷ میلیارد نفر می‌باشد و از نظر منابع انرژی حدود ۲۰ درصد ذخایر نفت جهان و حدود ۵۰ درصد ذخائر گاز جهان در حوزه این سازمان قرار دارد (واعظی، ۱۳۸۵). که روسیه و ایران به ترتیب بیشترین سهم را دارا می‌باشند.

نیروی کاری که در میان اعضای این سازمان وجود دارد، ده برابر نیروی کار موجود در آمریکا و پنج برابر نیروی کار اتحادیه اروپاست. وضعیت شانگهای از لحاظ تسلیحات استراتژیکی و هسته‌ای نیز مطلوب است و برخوردار از چهار عضو اصلی و ناظر سازمان از سلاح‌های هسته‌ای و ایران دارای توانمندی هسته‌ای، این سازمان را از لحاظ سخت‌افزار نظامی نیز در مرتبه بالایی قرار می‌دهد. در زمینه اقدامات فضایی روسیه، چین، هند و قزاقستان جایگاه معتبری در جهان دارند. وجود دو عضو دائمی در شورای امنیت و هند در حال تلاش برای عضویت از وزن بالای سازمان حکایت می‌کند که در صورت همگرایی بیشتر اعضا بر محور اتحادی استراتژیکی، می‌تواند پدیدآورنده بلوکی از قدرت در مقابل نظام تک‌قطبی آمریکا و ایجاد جهانی چندقطبی باشد. واقعیتی که با وضعیت کنونی نظام بین‌الملل دور از دسترس نیست.

گروه بریکس^۱: یکی دیگر از ائتلاف‌های جمعی شکل گرفته که می‌تواند نقش تأثیر گذاری در مقابله با نظام تک قطبی داشته باشد گروه بریکس است که با عضویت قدرت‌های اقتصادی نوظهور که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین و پس از آن با عضویت آفریقای جنوبی در سال ۲۰۰۹ تشکیل شد. قدرت‌های نوظهور قدرت‌هایی هستند که با تداوم رشد اقتصادی، حوزه نفوذ و قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌سازی و بازیگری خود در نظام بین‌الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تبدیل می‌شوند. این قدرت‌ها سیاست منطقه‌ای را به درآمدی برای پیشبرد سیاست بین‌المللی خود تبدیل می‌سازند. موقعیت منطقه‌ای و منطقه به مثابه سکوی پرش و نخستین نماد قدرت یابی این قدرت‌ها، سبب شده تا قدرت‌های در حال ظهور همزمان قدرت منطقه‌ای نیز قلمداد شوند (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۴).

هانتینگتون قدرت‌های منطقه‌ای را قدرت‌هایی می‌داند که در منطقه دارای اقتدارند اما آن توان را ندارند که دامنه منافع و خواست‌های خود را به مناطق دیگر یا سرتاسر جهان گسترش دهند. او از قدرت مشترک آلمان، فرانسه، روسیه، چین و تا حدودی ژاپن، هند، ایران، آفریقای جنوبی و نیجریه نام می‌برد (طالع، ۱۳۷۸: ۱۹) که چهار مورد از این قدرت‌ها اکنون عضو بریکس هستند.

گروه بریکس از نظر جمعیتی، حدود نیمی از جمعیت جهان را داراست و از نظر توان اقتصادی، این گروه حدوداً ۲۸ درصد اقتصاد جهان را دارد. همچنین تولید ناخالص داخلی این گروه در سال ۲۰۱۲ تقریباً ۱۳/۶ تریلیون دلار بوده است که این امر نشان‌دهنده توسعه زیاد است (مؤمنی، ۱۳۹۳). از نظر حجم اقتصادی نیز تجارت بین اعضای گروه در سال ۲۰۱۲ به میزان ۲۸۲ میلیارد دلار بود که تا ۲۰۱۵ می‌تواند به ۵۰۰ میلیارد برسد. این در حالی است که این رقم در سال ۲۰۰۲ فقط ۲۰ میلیارد دلار بوده است. میزان ذخائر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو حدود ۴/۴ تریلیون دلار است که حدود ۴۰ درصد کل این ذخائر را تشکیل می‌دهد (رضایی اسکندری، ۱۳۹۳).

هر کدام از کشورهای عضو بریکس خواستار مدیریت معادلات در سطح منطقه‌ای و حتی جهانی هستند. چین خود را قدرت شاخص آسیا تلقی کرده و به بازیگری در حوزه پیرامونی و نظام بین‌الملل چشم دوخته، روسیه به دنبال احیاء پیوندهای خود با حوزه شوروی پیشین

1. BRICS

است، برزیل به عنوان قدرتمندترین کشور آمریکای لاتین به آمریکای جنوبی، هند به اقیانوس جنوبی و آفریقای جنوبی به آفریقای سیاه چشم دوخته است. باید توجه داشت که شکل‌گیری این گروه بر اساس مؤلفه اقتصادی بود که نقطه کانونی بسیاری از گردهمایی‌ها و گروه‌های بین‌المللی است. هدف این گروه، گسترش مناسبات اقتصادی بین چهار کشور و همچنین مدیریت مالی و اقتصادی در سطح جهان بود (Hounshell, 2011). اما این بدان معنا نیست که این گروه یا گروه‌های مشابه، اتحاد سیاسی تشکیل ندهند چرا که سیاست جزء لاینفک هر اتحاد و ائتلافی است. (فاخری و عظیمی: ۱۳۹۲: ۱۰۶).

جدول شاخص‌های کلان اعضای بریکس

وضعیت کشور	جمعیت میلیون نفر (رتبه جهانی)	وسعت میلیون کیلومتر مربع (رتبه جهانی)	تولید ناخالص داخلی اقتصاد ۲۰۱۳ (دلار) (رتبه جهانی)	درآمد سرانه (دلار)	شاخص توسعه انسانی	قدرت نظامی (رتبه جهانی)
برزیل	۲۰۱ (پنجم)	۸/۵۱ (پنجم)	۲/۴ تریلیون (هفتم)	۱۰۴۷۱	۰/۷۱۸	هشتم
روسیه	۱۴۱ (نهم)	۱۷ (اول)	۲/۶ تریلیون (پنجم)	۱۰۵۲۱	۰/۷۵۵	سوم
هند	۱۱۸۰ (دوم)	۳/۲۸ (هفتم)	۵ تریلیون (سوم)	۱۱۷۶	۰/۵۴۷	چهارم
چین	۱۳۳۸ (اول)	۹/۶۴ (سوم)	۱۳/۶ تریلیون (دوم)	۴۳۸۲	۰/۶۸۷	دوم
آفریقای جنوبی	۴۹ (بیست و پنجم)	۱/۲ (بیست و چهارم)	۶۰۸ (میلیون) (بیست و پنجم)	۷۱۰۱	۰/۶۱۹	سی و دوم

(رضایی اسکندری، ۱۳۹۳)

اگر اوضاع و احوال ظرف چهل سال آینده به همین وضعیت پیش برود اقتصادهای بریکس از مجموع شش کشور صنعتی (آمریکا، ژاپن، آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا) بزرگ‌تر خواهد بود. در نیمه قرن حاضر چین با تولید ناخالص داخلی ۴۴/۵ تریلیون دلار در صدر قرار می‌گیرد و بعد از آن به ترتیب آمریکا با ۳۵/۲ تریلیون دلار، هند با ۲۷ تریلیون دلار، ژاپن با ۶/۷ تریلیون دلار، برزیل با ۶/۱ تریلیون دلار و روسیه با ۵/۹ تریلیون دلار در رده‌های بعد خواهند ایستاد (روند اقتصادی، ۱۳۸۶: ۵۱).

رشد اقتصادی و افزایش سهم این قدرت‌ها از صادرات و واردات جهانی آن‌ها را به رده‌های برتر اقتصاد جهان ارتقا بخشیده است به نحوی که اینک در ادبیات اقتصاد جهانی از بریکس به

عنوان گروه بندی اقتصادی دوم جهانی در برابر گروه هفت کشور صنعتی جهان غرب، سخن گفته می‌شود (Subacchi, 2008). طبق پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۲۰ حجم مبادلات تجاری بریکس از مجموع مبادلات اروپا و آمریکا بیشتر خواهد شد (مؤمنی، ۱۳۹۳).

با توجه به اینکه بریکس تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت آمریکا و اروپاست، همگرایی این گروه در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌الملل می‌تواند منجر به نقش‌آفرینی آن‌ها در قبال تحولات جهانی شود و جایگاه و مدیریت قدرت‌های مستقر و سنتی را به چالش بکشد.

در ششمین نشست سران بریکس در تابستان ۲۰۱۴ در برزیل، کشورهای عضو خواهان اعمال اصلاحاتی در مؤسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شدند تا هر چه سریعتر توازنی میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته ایجاد شود. این اولین بار است که یک گروه به آمریکا و متحدانش به صراحت می‌گوید که نظام اقتصادی غرب نمی‌تواند توسط نهادهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را غارت کند (www.Farsi.ru).

همانگونه که ذکر شد شکل‌گیری اولیه گروه، مبنایی اقتصادی داشت اما پس از نشستهای سران اعضا، بریکس دیگر فقط جنبه اقتصادی ندارد بلکه جنبه سیاسی آن هم به همان میزان اهمیت دارد. دو کشور چین و روسیه عضو دائم شورای امنیت بوده و سه کشور برزیل، هند و آفریقای جنوبی خواستار عضویت دائم هستند. در واقع مهمترین وجه مشترک این گروه، نگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی همه آنها به توزیع قدرت، نفوذ، نقش و آرایش حاکم بر نظام بین‌الملل است زیرا اعضای این گروه هر یک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین‌الملل و شیوه توزیع نقش، نفوذ و قدرت در آن ناخرسندند (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۹).

حضور مقتدرانه چین در بریکس به عنوان سازمان قدرت‌های نوظهور با توجه به سرشت چینی محور آن و اهداف این سازمان از دیگر برنامه‌های تجدیدنظرطلبانه چین برای ایجاد قطب‌بندی جدید در عرصه بین‌الملل است. رهبران پکن در مناسبت‌های مختلف ایده نظام چند قطبی را در تقابل با آمریکا مطرح کرده‌اند. بدین جهت همکاری با روسیه را برای ایجاد موازنه در برابر آمریکا پی‌گیری می‌کنند. علاوه بر آن پیوند نزدیک تر با روسیه راهی است برای مقابله با فشارهای ایالات متحده که برای کاستن از سرعت رشد اقتصادی و نظامی چین تلاش می‌کند (یزدانی و توپسرکانی، ۱۳۸۶: ۴۹).

همه اعضا از نقش آفرینی و کسب نفوذ بیشتر در سیاست و امور جهانی جانبداری می‌کنند. همکاری‌های چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای، تنش‌زدایی منطقه‌ای و همسویی نسبی چین و هند، نقش آفرینی مشترک هند و برزیل در پیدایی گروه بیست به‌عنوان مظهر ائتلاف کشورهای جنوب و تقویت پیوندهای هند، برزیل و آفریقای جنوبی، همگی نشانه رقابت و چالش این گروه‌بندی با قدرت‌های مستقل، چندقطبی و نوعی تجدیدنظرطلبی نظام‌مند است (سلیمان‌پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۷).

وجود دو عضو دائم در شورای امنیت، سه قدرت اتمی، رشد اقتصادی بالا و جمعیتی در حدود نصف جمعیت جهان و... نشان می‌دهد که بریکس دارای توان سیاسی، عملی، نظامی و اقتصادی است و این گروه این ظرفیت را دارد تا با استمرار رایزنی‌ها و نهادینه کردن همکاری به یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین نهادهای بین‌دولتی ایجاد شده در دهه‌های اخیر تبدیل شود و بتواند حتی سلطه سیاسی و اقتصادی نهادهای قدیمی را به چالش بکشد. از این نظر بریکس بهترین نمونه ظهور دیگران در برابر غرب و قدرتهای مسلط است (رضایی‌اسکندری، ۱۳۹۳). و نخستین ابتکار غیرغربی در دوران پساجنگ سرد است که به ایفای نقش در فرایند جابه‌جایی قدرت و شکل‌دهی به نظام چندقطبی و چندمرکزی چشم دوخته است. به نظر می‌رسد که جهان به سوی چندقطبی پیش می‌رود.

نتیجه‌گیری

تغییر و تحول در ساختار نظام بین‌الملل امری بدیهی بوده و در طول قرن‌های اخیر، نظام بین‌الملل شاهد ساختار متفاوت ناشی از ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ بوده است. فروپاشی شوروی در دهه آخر قرن بیستم و قدرت بلامنازع ایالات متحده آمریکا در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و... و ضعف سایر کشورها، خیلی از تحلیل‌گران را بر آن داشت تا مدعی باشند ساختار نظام بین‌الملل تک قطبی شده و این ساختار در قرن بیست و یکم نیز ادامه خواهد داشت. اما شروع قرن بیست و یکم و وقوع برخی تحولات زمینه را برای طرح این ادعا فراهم کرد که ساختار نظام بین‌الملل در حال گذار از تک قطبی به چند قطبی است. اکنون نظام بین‌الملل وارد یک مرحله گذار مهم به سوی شکل‌گیری روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های بی‌سابقه شده است. در این گذار، حرکت رو به جلو برای تغییر سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب به یک نظام بین‌الملل ناهمگون مشاهده می‌شود که در آن

بازیگران نوظهور نه تنها به دنبال تأمین منافع خود می‌باشند، بلکه دیدگاه‌های متمایز خود را نیز گسترش می‌دهند.

بنابراین اعتقاد بر این است که اگر چه ایالات متحده به دلیل برتری در زمینه‌های مختلف و همچنین رهبری تکنولوژیک، نیروی فزاینده نظامی و اقتصادی و ایفای نقش بعنوان مرکز ثقل ارتباطات بین‌المللی بزرگترین قدرت قرن بیست و یکم بشمار می‌رود و برای ارائه این برتری و هژمونی تلاش می‌کند، اما به دلیل تلاش کشورهای هم‌چون روسیه و چین برای برهم زدن این وضعیت و همچنین آسیب‌پذیری‌های داخلی (خصوصاً پس از جنگ بر علیه تروریسم در افغانستان و عراق) این برتری دائمی نبوده و چالش‌هایی را برای آمریکا به دنبال داشته که قدر مسلم، آن کشور در جهت غلبه بر این چالش‌ها، بطور یکجانبه‌گرایانه توانایی لازم را نداشته و قادر به ایجاد هژمونی مطلق خود در نظام بین‌الملل آینده نخواهد بود. این واقعیت، منعکس کننده محدودیت قدرت هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل آتی بوده تا جایی که برخی ناظران معتقدند قرن بیست و یکم، قرن آمریکایی نخواهد بود. اما باید پذیرفت که آمریکا به عنوان قدرت برتر خواهد ماند و در کنار آن قدرت‌های دیگری نیز وجود خواهند داشت که قدرت در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، دفاعی و ... بین آنها تقسیم خواهد شد و همین امر زمینه را برای مانور بیشتر کشورها فراهم خواهد کرد که این یکی از ویژگی‌های اصلی نظام چند قطبی است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اخوان کازمی، مسعود (۱۳۸۵). «سازمان همکاری شانگهای: اهمیت ژئواستراتژیک»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۵.
- بریکس (۱۳۸۶). «تصویر اقتصادهای بزرگ دنیا در پنج دهه آینده: برزیل، روسیه، هند و چین، ستاره‌های ۲۰۵۰»، روند اقتصادی، شماره ۳۴، مرداد.
- بی نام (۱۳۹۳). بحران اوکراین و تقابل فزاینده روسیه و غرب، مرکز پژوهش‌های مجلس، کد ۲۶۰، شماره مسلسل ۱۳۶۱۲.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، و الوند، مرضیه‌سادات (۱۳۸۷). «ایران و سازمان همکاری شانگهای: هژمونی و ضد هژمونی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱۰.

- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷). «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۶، زمستان.
- سجادپور، سید محمد کاظم و جهانبخش، محمد تقی (۱۳۹۲). «سیاست امنیتی فدراسیون روسیه در قبال افغانستان نوین»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۴.
- سلیمان پور، هادی و مولایی، عبادالله (۱۳۹۲). «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال پنجم، شماره ۱۷.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۲). بحران اوکراین، دلایل، زمینه‌ها و چشم‌انداز، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طالع، هوشنگ (۱۳۸۷). «ایران و جهان تک‌قطبی - چندقطبی»، گزارش، شماره ۱۰۰.
- عمادی، سیدرضی (۱۳۸۸). «حیای قدرت نظامی روسیه: مقابله با یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۷.
- فاخری، مهدی و عظیمی، شمس‌الله (۱۳۹۲). «برزیل و اصلاح ساختار شورای امنیت: فرصت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال پنجم، شماره ۱۸.
- فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۸۹). «جابجایی قدرت جهانی: مشخصه‌ها و سناریوها»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۴، شماره ۲.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲). «سیاست خارجی روسیه: مشکل تعریف منافع و رفتارهای متناقض»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال یازدهم، دوره سوم، شماره ۴۱.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳). «نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چند قطبی یا یک - چند قطبی؟»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۸، پاییز.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴). تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مساله غرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- حیدری، جهان (۱۳۸۹). «مساله تایوان: عرصه‌های مورد منازعه چین و آمریکا و اهرم‌های نظامی و امنیتی چین در راستای الحاق»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۹۵.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۴). «ائتلاف شکننده»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۳، بهمن ماه.
- متقی، ابراهیم و همکاران (۱۳۹۳). «بررسی آسیب‌پذیری‌ها و نقاط ضعف راهبردی بازیگران نظام سلطه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، شماره ۴۵، بهار.
- محبی‌نیا، جهانبخش و صالحی، منصور (۱۳۹۲). «جنگ سرد نوین در روابط روسیه و آمریکا»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره ۶، شماره ۲۴.

نقش روسیه و چین در گذار نظام بین الملل از ...

مشیرزاده، حمیرا و ابراهیمی، نبی‌اله (۱۳۹۰)، تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
نوری، علیرضا (۱۳۸۹). سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین: اصول و روندها، تهران: دانشکده و پژوهشکده اطلاعات و امنیت.

یزدانی، عنایت‌اله و توپسرکانی، مجتبی (۱۳۸۶). «سازمان همکاری شانگهای و روند چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، بهار، شماره ۵۷.

ب) منابع اینترنتی

بریکس به دنبال جایگزینی برای نفوذ آمریکا (۲۶-۴-۱۳۹۳). قابل دسترسی در:

www.donya-e-eqtasad.Com/news/815643

بهمن، شعیب (۱۳۹۴). «بررسی حضور نظامی روسیه در سوریه»، ۲۸ مهر، قابل دسترسی در:

<http://www.fardanews.com/fa/news/456709>

بیوک، محسن (۱۳۹۴). «اهداف استراتژی نظامی جدید چین»، ۱۶ مهر، قابل دسترسی در:

<http://tabyincenter.ir/index.php>

حسینی، سیده مطهره (۱۳۹۴). «علل و پیامدهای توجه نظامی روسیه به سوریه»، ۲۵ مهر، قابل

<http://www.tisri.org/default-1975.aspx>

دسترسی در:

خرمی، محمد امین (۱۳۹۴). «صف‌آرایی نظامی در دریای چین»، ۱۰ خرداد، قابل دسترسی در:

<http://www.hamshahrionline.ir/details/296698>

رضایی اسکندری، داود (۱۳۹۳). «بریکس، تشکیلی برای مقابله با سیطره غرب»، قابل دسترسی در:

www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899

میرطاهر، سیدرضا (۱۳۹۴). «رویارویی روسیه و غرب در سه صحنه»، قابل دسترسی در:

<http://article.irna.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=2650>

مؤمنی، میرقاسم (۱۳۹۳). «بریکس و تأثیر آن در نظام بین‌المللی چندقطبی»، قابل دسترسی در:

www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930501001590

واعظی، محمود (۱۳۸۵). «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، معاونت پژوهش‌های

سیاست خارجی. قابل دسترسی در:

www.csr.ir/departments.aspx?abtid=07&depid=44&semid=870

ج) منابع انگلیسی

Cheng Wang, Vincent (2007). "The Chinese Military and the Taiwan Issue: How China Assesses Its Security Environment", Paper Presented at the Annual

- Meeting of the International Studies Assosiation 48th Annual Convention**, Hilton Chicago, IL, USA, Feb28,at:
<http://www.allacademic.com/meta/p181527index.html>.
- Hounshel, Blake (2011). **BRICS: A Short history**, March/April.
- Hsiang, Antonio (2005). "Preventing perfect Storm in the Taiwan Strait: CBM between Beijing and Taipei", **Paper Present at the Annual Meeting of the International Studies Association**, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 03.
- Rumer, Eugene B. and Wallander, Celeste A. (2003). "Russia: Power in Wcakness?". **The Washington Quarterly**. 22.
- Subacchi,Paola (2008),"New Power Centers and New Power Brokers: Are they shaping a new Economic order?", **International Affair**.
- Shaw, M.Timoty, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. (2007). "Global and/or Regional Development at the start of the 21st century? China, India and (South) Africa", **Third World Quarterly**.
- US National Security National, Report 2009 at:
<http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/02/22brics-a-short-history?page=05>.